

نقد
اقتصاد سیاسی

یادی از سمیر امین سعید رهنما



نقد اقتصاد سیاسی

شهریور ماه ۱۳۹۷

سمیر امین از سرشناس‌ترین نظریه‌پردازان توسعه‌ی اقتصادی و از نویسندگان برجسته‌ی سوسیالیست، ضد امپریالیست و ضد سرمایه‌داری بود، و سهم بزرگی در توضیح، تشریح و افشای سیاست‌های مخرب امپریالیستی و سرمایه در جهان، به‌ویژه در کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» داشت. در سال‌های اخیر نیز در سازمان‌دهی «فوروم‌های اجتماعی»، و تلاش برای ایجاد بین‌الملل جدیدی، به‌طور خستگی‌ناپذیری فعال بود.

انبوه نوشته‌ها و سخنرانی‌های او در پهنه‌ی زمانی بیش از نیم قرن به مسائل گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در زمینه‌ی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای متعدد آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین و خاورمیانه، طبیعتاً عاری از تناقض، و گاه تناقض‌های عمده، نیست. در طول این دهه‌ها در پاره‌ای از نظریه‌های اولیه‌ی خود تجدیدنظر کرد و در پاره‌ای موارد بر سر همان باورهای اولیه‌ی خود باقی ماند. بنیان تفکر او مارکسیستی بود. هم به مارکس و هم به لنین باور داشت، اما با برداشت‌های خاص، و گاه نه چندان بی‌مسئله. البته، خود را نیز به نظرات آن‌ها محدود نمی‌کرد.

از میان مقوله‌های گوناگونی که امین به آن‌ها پرداخته، به چند جنبه‌ی مرتبط به هم می‌توان اشاره کرد: توسعه‌نیافتگی، امپریالیسم و جهانی‌شدن سرمایه، و دورنمای سوسیالیستی.

توسعه‌نیافتگی

نظریه‌ی توسعه‌ی اقتصادی او که در چارچوب نظریه‌های «وابستگی» قرار داشت با تغییراتی بسیار محدود در طول زمان تغییری نکرد. از قضا برای نوشتن این یادداشت از جمله به کتابچه‌ای که درست چهل سال قبل در زمان انقلاب بهمن درباره‌ی نظریه‌های وابستگی و از جمله نظرات سمیر امین نوشته بودم،^۱ مراجعه کردم، و تفاوت چندانی میان نظریه‌های قدیم و بعدش قابل مشاهده نبود. اساس نظریه‌ی امین، نظیر دیدگاه دیگر نظریه‌پردازان «مکتب جدید وابستگی» (در مقابل «مکتب قدیم وابستگی» که پیروانش ضمن درک اثرات سلطه‌ی امپریالیستی، امکان توسعه‌ی کشورهای زیرسلطه را ممکن می‌دیدند) بر نقش بازدارنده و منحرف‌کننده‌ی سرمایه‌ی خارجی، رابطه‌ی سلطه میان مرکز و پیرامون (متروپل و قمر)، و تصاحب «مازاد اقتصادی» استوار بود.

امین نتیجه‌ی رابطه‌ی سلطه را استقرار نظامی جدید تحت عنوان «سرمایه‌داری اقماری» در کشورهای تحت سلطه می‌دید که تفاوت بسیاری با تحول «سرمایه‌داری مرکز» دارند. به نظر امین این الگوی توسعه که با «پس‌رفت»‌های متنوعی در پیرامون همراه بود، در رابطه با تخصصی‌شدن بین‌المللی به شکل نابرابر، سبب سه «انحراف» در این کشورها شد: انحراف به‌سوی فعالیت‌های صادراتی، رشد بیش از حد بخش خدمات، و

فعالیت در بخش صنایع سبک. جزئیات بسیاری در این الگو و دیگر نظرات امین در زمینه‌ی توسعه‌ی اقتصادی هست که امکان پرداختن به آن‌ها در این مختصر نیست.

به‌طور خلاصه نظریه‌ی توسعه‌نیافتگی و یا توسعه‌ی انحرافی، ضمن طرح بسیاری از واقعیت‌ها در فرایند توسعه‌ی کشورهای تحت سلطه و موانعی که سرمایه‌ی خارجی در راه پیشرفت و توسعه به‌وجود آورده، با تأکید یک‌جانبه بر عامل خارجی، به موانع درونی توسعه‌ی این کشورها بی‌توجه یا کم‌توجه ماند. به‌علاوه همه‌ی جنبه‌های عامل خارجی را منفی و مخرب قلمداد می‌کرد. «تخریب» هم جنبه‌های منفی و هم جنبه‌های مثبت دارد. چنانچه مارکس، ضمن اشاره به سیاست‌های «خوک‌صفتانه»ی حکومت بریتانیا در هند، شکستن ساختار سنتی ده هندی، و یا حتی نابودی صنایع بومی پیشاسرمایه‌داری را، که موانعی در راه توسعه‌ی اجتماعی هند بودند، اقداماتی «انقلابی» می‌دید. علاوه بر این، تعمیم این نظریه‌ی توسعه به تمامی کشورهای «پیرامون» بی‌توجه به تفاوت‌های آن‌ها و سیاست‌های صنعتی که هر یک از این کشورها در پیش گرفتند، نیز خالی از مسئله نبود.

امپریالیسم و جهانی‌شدن سرمایه

در زمینه‌ی امپریالیسم، برخلاف نظر لنین، امین امپریالیسم را یک «مرحله»، حتی «بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری» نمی‌بیند.^۲ او می‌گوید که گسترده‌شدن در ذات نظام سرمایه‌داری است و این نظام از همان آغاز جهانی و بین‌المللی بوده است. در این که سرمایه از آغاز گرایش جهانی و بین‌المللی داشته تردیدی نیست، اما این که جهانی‌شدن امروز را با بین‌المللی شدن عصر مرکانتیلیسم به‌نوعی همسان بینیم بسیار مشکل‌زا است. بین خروج سرمایه‌ی تجاری از مرزهای ملی، و سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام و شیوه‌ی تولیدی تفاوت اساسی وجود دارد. مارکس در جلد سوم سرمایه فصل بیستم در تشریح «واقعیت‌های تاریخی سرمایه‌ی تجاری» اشاره می‌کند که سرمایه‌ی تجاری در حوزه‌ی گردش و مبادله است و نه تولید، و کهن‌سال‌تر از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است، شیوه‌ای که دو مشخصه‌ی آن عبارت‌اند از تولید محصول به‌عنوان کالا و تولید ارزش اضافی - و در نتیجه مبتنی است بر رابطه‌ی بین سرمایه و کار.^۳ تجارت و مبادله مستقل از شیوه‌ی تولید در شیوه‌های پیشاسرمایه‌داری، در برده‌داری و فئودالیسم نیز وجود داشت. جهانی‌شدن یا جهانی‌کردن امروز مبتنی بر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و جهانی‌شدن تمامی مدارهای سرمایه‌های تجاری، تولیدی، و مالی و تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی است.

از نظر امین، فرایند امپریالیسم و گسترده‌شدن سرمایه‌داری از دو «فاز» گذر کرده، و به‌نوعی فاز سوم نیز آغاز شده است. فاز اول با فتح قاره‌ی امریکا و نابود کردن تمدن‌های بومی آن قاره همراه بود و به‌نام

مذهب، اما در رابطه‌ی بسیار واضح با منافع سرمایه‌ی تجاری این جنایات باورنکردنی به پیش برده شد. در همین فاز، مشابه همین جنایات در استرالیا، نیوزیلند و تاسمانی نیز به انجام رسید. بعد از آن استعمارگران مستقر در این مناطق در مقابل کشور متروپل خود «انقلاب» کردند و همان سیاست‌ها را بدون دادن سهم متروپل ادامه دادند. این تحولات خود زمینه‌ساز جنبش‌های رهایی‌بخش از جمله در هائیتی، مکزیک و سال‌ها بعد در کوبا شدند.

فاز دوم تخریب امپریالیستی برپایه‌ی انقلاب صنعتی در آسیا و آفریقا برای باز کردن بازارها و غارت منابع طبیعی به‌راه افتاد؛ از جمله بازار تحمیلی تریاک به چین. امین این فاز دوم را منشاء بزرگ‌ترین مسئله‌ی بشری یعنی قحطی‌شدن و تشدید نابرابری‌ها می‌داند. فاز دوم همراه بود با انقلاب‌های بزرگ در اقمار از جمله در روسیه و در چین، و جنبش‌های وسیع رهایی ملی. امین می‌گوید که این انقلاب‌ها فضای تنفسی‌ای ایجاد کردند و این توهم را نیز به‌وجود آوردند که سرمایه‌داری خود را با واقعیت‌ها وفق داده و متمدن شده است. این فاز نقطه‌ی پایانی بود بر چهارونیم قرن توسعه‌طلبی و کشورگشایی‌های اروپا.

سمیر امین اشاره می‌کند که اما متروپل بدون مستعمرات راه‌های جدیدی را برای ادامه‌ی انباشت سرمایه در سطح جهانی پی‌گیری کرد و جهانی‌شدن جدیدی را مستقر ساخت. از نظر امین فاز سوم تخریب جهانی توسط امپریالیسم با فروپاشی نظام شوروی و ناسیونالیسم پوپولیستی در جهان سوم همراه بود و تأکید می‌کند که هدف سرمایه‌ی مسلط، هرچند در شرایط و با شیوه‌های متفاوت، کماکان همان است که بوده، یعنی کنترل و بسط بازارها، غارت منابع طبیعی، و ابر-استثمار نیروی کار در اقمار.

امین در همین زمینه در جای دیگری، در مصاحبه‌ی بسیار جذابی که سال‌ها پیش با روزنامه *اومانیتیه* داشته^۴ فرایند تحول سرمایه‌داری را در قالب استعاره‌ی «موج» تشریح می‌کند. او می‌گوید سرمایه‌داری به‌مثابه یک نظام تاریخی، در یک فرایند طولانی به بلوغ رسیده است. اما از نظر او نقطه‌ی اوج آن کوتاه بوده و معتقد است که پایان اوج سرمایه‌داری از ۱۸۷۱ کمون پاریس و در مدت کوتاهی پس از آن توسط انقلاب روس، رقم خورد. معتقد است که از آن زمان برخلاف تصور حاکم افول سرمایه‌داری آغاز شده است. این دوران انقلاب‌های اقماری را در چین، ویتنام، و کوبا شاهد بود، اما این موج فرو افتاد.

امین وعده می‌دهد که موج جدیدی در راه است و می‌گوید که ما در حال حاضر در دوره‌ی «میان - موجی» هستیم. او به سخن معروف گرامشی اشاره می‌کند که «جهان قدیم در حال مرگ است، جهان نو در تقلا‌ی زایش است، و هیولاها از خلال سایه روشن‌ها پدیدار می‌شوند» و می‌گوید در این دوران سکون میان - موجی هیولاها در شکل و شمایل شخصیت‌های سیاسی و تاریخی ظهور می‌کنند. (مثال‌هایش، بوش،

سارکوزی، برلوسکونی از یک طرف و بن لادن از سوی دیگر است. واضح است که این فهرست کامل نیست، می‌توان آن را به روز درآورد و نام‌های بسیاری به آن افزود.

نکته‌ی جالب توجهی که او طرح می‌کند این است که این سایه‌روشن‌ها در دوران سکون بین دو موج، «توهم»های گوناگونی را دامن می‌زنند، و این توهم‌ها را در سه مقوله طرح می‌کند.

اولین آن‌ها توهم «سوسیال‌دموکراتیک» است. یعنی این توهم که می‌توان سرمایه‌داری با چهره‌ی انسانی داشت. در مقطعی هم که شرایط کم‌تر بر علیه طبقه‌ی کارگر بود، این توهم به پروژه‌ی سیاسی و دولت رفاه بدل شد. می‌گوید اما نباید فراموش کرد که دستاوردهای دولت رفاه (که امین آن‌ها انکار نمی‌کند)، هرگز بدون وجود «خطر کمونیسم» عملی نبودند. او به‌درستی اشاره می‌کند که سرمایه‌داری هر زمان که قدرت کافی داشته باشد - نظیر آن‌چه که امروز می‌بینیم - چهره‌ی واقعی خود را نشان می‌دهد.

توهم دیگر به اصطلاح «اقتصادهای در حال ظهور» را دربر می‌گیرد، و این تصور که کشورهای چون چین، برزیل، و هند می‌توانند در مقابل مرکز قدرت قد علم کنند. (این نکته‌ی امین نیز کاملاً درست است، اما با نظرات دیگرش از جمله توصیه‌ی ایجاد قطب‌بندی جدیدی بین این کشورها و اروپا بر علیه هژمونی امپریالیسم یعنی امریکا در تناقض قرارداد. ^۵ این که امین در توصیه سال‌های اخیرش بر وحدت آسیا-اروپا به مسئله‌ی هم‌پیوندی‌های سرمایه‌ی جهانی و جهانی‌شدن تمامی مدارهای آن بی‌توجه می‌ماند، موضوع جداگانه‌ای است که در جای دیگر باید به آن پرداخت.)

امین در تشریح توهم سوم که آن را بدترین این توهم‌ها می‌داند، به گرایشی در پاره‌ای کشورها از جمله کشورهای خاورمیانه و کشورهای افریقای جنوب صحرا اشاره دارد که در جستجوی «ریشه»های تاریخی خود و ساختن یک گذشته‌ی موهوم اساطیری با پوشش‌های مختلفی از جمله تفاوت‌های مذهبی، قومی و قبیله‌ای‌اند. (در همین زمینه است که امین وقت و انرژی زیادی صرف افشای بنیادگرایی اسلامی، از جمله وهاب‌گری کرد.)

امین با اعتقاد به آینده‌ای متفاوت و بهتر و با امید به برخاستن موجی جدید، دوران سکون میان‌موجی را رو به پایان می‌دید.

سوسیالیسم و آینده

امین به‌درستی راه‌حل مقابله با سرمایه‌داری و سلطه‌ی امریکا را تلاش برای کشف راه‌های نیل به سوسیالیسم می‌داند. او با آن که پیشنهاد مشخصی در چگونگی گذار از سرمایه‌داری ارائه نمی‌دهد، نکات بسیار مهمی را در این زمینه با شهامت عرضه می‌کند. اولین نکته‌ی قابل توجه او اشاره به نوع سوسیالیسم

مورد نظرش است که «سوسیالیسمی دموکراتیک و متفاوت از سوسیالیسم قبلی» است. نکته‌ی مهم دیگر چگونگی نیل به سوسیالیسم است. در این دو مورد (یعنی نوع سوسیالیسم و نحوه‌ی رسیدن به آن) است که امین بسیاری از طرفدارانی را که همیشه حرف‌ها و نوشته‌های قاطعانه‌ی او را در مورد پایان کار و آغاز زوال سرمایه‌داری تحسین کرده و می‌کنند، و به استقرار بلافاصله و سریع سوسیالیسم و دولت کارگری باور دارند، سخت دل‌سرد می‌کند. او در نوشته‌های مختلف اشاره می‌کند که فرایند طولانی افول سرمایه‌داری باید از «چند موج طی چند قرن» عبور کند. در همان مصاحبه با اومانیته می‌گوید در سنت کمونیستی تصور این بود که انقلاب و ساختن سوسیالیسم طی یک فرایند تاریخی کوتاه عملی می‌شود؛ طی چند سال یا چند دهه. او اشاره می‌کند که از کاربرد واژه‌ی «انقلاب» پرهیز می‌کند و به‌جای آن «پیش‌روی انقلابی» (revolutionary breakthrough) را ترجیح می‌دهد و می‌گوید واژه‌ی انقلاب این توهم را به وجود می‌آورد که مسائل می‌توانند یک‌شبه حل شوند. برعکس «پیشرفت‌های انقلابی» به گام‌هایی اشاره دارد که طی آن منطق دیگری جز سرمایه‌داری مطرح می‌شود، که خود زمینه‌ساز پیشرفت‌های دیگر و «امواج» جدیدتری می‌شود. جالب آن‌که او هیچ‌گونه «دترمینیسم» و غایت‌گرایی را در این فرایند نمی‌بیند، و گذار به سوی سوسیالیسم را مشروط به شرایطی می‌داند، که در غیاب آن اگر گذار به سوسیالیسم رخ ندهد، گذار طولانی‌تری به بربریت‌های دیگر در راه خواهد بود.

در جای دیگری از ضرورت «همگرایی» (convergence) در سطوح ملی، منطقه‌ای و جهانی، با تأکید بر دورنمای آینده که آن را «سوسیالیسم برای قرن ۲۱» می‌نامد، صحبت به میان می‌آورد، و در این راه عبور از «مراحل» گوناگون را ضروری می‌شمارد. امین می‌گوید بسیاری تحمل شنیدن واژه‌ی «مراحل» را ندارند و آن را معادل سازش و فرصت‌طلبی می‌دانند.

برای عبور از این مراحل، امین مبارزه‌ی رادیکال در دو جنبه را طرح می‌کند. یکی مبارزه در جهت دموکراتیزه کردن جامعه است؛ نه تنها دموکراسی محدود به انتخابات و وجود نظام چندحزبی، بلکه دموکراسی‌ای که قاطعانه با «مسئله‌ی اجتماعی» و پیشرفت اجتماعی پیوند داشته باشد. درباره‌ی رابطه‌ی تنگاتنگ بین سوسیالیسم و دموکراسی می‌گوید، بدون دموکراسی سوسیالیسم ممکن نیست، و بدون تغییرات سوسیالیستی فرایند دموکراتیزاسیون عملی نخواهد بود. تأکید دوم بر حق حاکمیت ملی، دولت‌ها و مردمان در شکلی از جهانی‌شدن است که به‌طور یک طرفه تحمیل نشده باشد. در نوشته‌های دیگرش از ضرورت قطع اتصال (delink) با امپریالیسم صحبت به میان آورد. در مورد مفهوم ملت و استقلال ملی نیز می‌گوید، بسیاری تحمل شنیدن آن را ندارند و باور دارند که این مفاهیم به گذشته تعلق دارند و در دنیای جهانی‌شده‌ی امروز این مفاهیم منسوخ شده‌اند. امین چنین دیدی را رد می‌کند، و به‌درستی تأکید دارد که

همگرایی در سطح جهانی و منطقه‌ای بدون آن که این همگرایی‌ها در سطح ملی رخ دهد، عملی نیست. تردیدی نیست که این عرصه‌ی محلی و ملی است که مبنای مبارزات سیاسی و طبقاتی است. (تاکید‌ها از من است.)

با توجه به قدرت سرمایه در کشورهای متروپل «شمال» و دل‌سردی از سطح مبارزات ضد امپریالیستی در این کشورها، امین به جنبش در کشورهای اقماری «جنوب» امید بیش‌تری داشت. نمونه‌ی برجسته‌ی آن عکس‌العمل امین به جنبش‌های «بهار عربی» بود، و این جنبش را بخشی از ظهور و بیداری دوباره‌ی مردمان «جنوب» دانست. او از یک‌سو به‌درستی اشاره می‌کرد که مبارزه‌ی این مردمان در جهت استقرار دموکراسی، امری است که امپریالیسم امریکا از آن بسیار وحشت دارد. اما نتیجه‌گیری عجولانه‌ای ارائه می‌دهد؛ این که خود-حکومتی واقعی ملت‌های مستقل در عمل به معنی پایان امپراتوری امریکا است، حرکتی که نه تنها امپریالیسم، بلکه نظام سرمایه‌داری را هدف قرار می‌دهد.^۷

سمیر امین از نظر سازمانی نیاز به یک بین‌الملل جدید، یک «بین‌الملل مردمی» یا بین‌الملل پنجم را طرح می‌کند. او با همه‌ی انتقاداتی که به «فوروم‌های اجتماعی»، به‌ویژه ان.جی.اوهای غیر سیاسی و پاره‌ای ان.جی.اوهای سیاسی اروپایی عضو فوروم اجتماعی جهانی دارد، بر نقش مثبت و سازنده‌ی این فوروم‌ها در آگاهی‌رسانی و مقابله با امپریالیسم و نئولیبرالیسم تأیید می‌کند، و خودش هم سال‌ها در رأس فوروم اجتماعی آفریقا قرار داشت.

در زمینه‌ی سازماندهی نیز امین عاری از تناقض نبود. از جمله می‌گفت فرهنگ سیاسی چپ در قرون ۱۹ و ۲۰ متکی به احزاب و اتحادیه‌های سلسله‌مراتبی و عمودی بود، و به‌رغم آن که این تشکلهای موفقیت‌هایی هم در زمینه‌ی منافع طبقه‌ی کارگر کسب کرده بودند، محدودیت‌های بسیاری داشتند که به‌تدریج آشکار شدند. امین با توجه به تجربه‌ی فوروم‌های اجتماعی اشاره دارد که «نیروهای جدید» با تأکید بر دموکراسی، شکل‌های «همکاری افقی»، سازمان‌های غیر سلسله‌مراتبی و افقی را در پیش گرفتند.^۸ این درکی است که با توجه به ساختارهای غیردموکراتیک و بوروکراتیک احزاب و اتحادیه‌های کارگری، کلیت این تشکلهای را زیر سؤال می‌برند. هیچ تشکیلات بزرگی نیست که فارغ از تقسیم کار افقی (تخصصی)، و تقسیم کار عمودی (سلسله‌مراتبی) باشد. امروزه پیشرفت‌های طراحی سازمانی امکانات فراوانی را برای دموکراتیک و مشارکتی کردن سازمان‌های سلسله‌مراتبی به‌وجود آورده‌اند، که از آن‌ها باید آموخت و آن‌ها را به کار گرفت.

در نوشته‌ها و گفته‌های سمیر امین تناقض‌های دیگری نیز وجود داشت. در مورد روسیه از یک‌سو سیاست بلشویک‌ها را در انقلاب اکتبر مورد تأیید قرار می‌داد، اما به سیاست‌های بعدی و جامعه‌ای که به

وجود آوردند انتقاد داشت. در مورد سیاست اقتصادی بیش تر با نظر بوخارین و ضرورت ادامه‌ی برنامه‌ی «نپ»، ترکیب اقتصاد دولتی و بازار، و گذار گام‌به‌گام به سوسیالیسم، موافق بود. اما سیاست‌های اقتصادی استالین را نیز عمدتاً در رابطه با عکس‌العمل به توطئه‌های امپریالیستی، که ضرورت صنعتی‌شدن سریع، و کلکتیویزه کردن کشاورزی را ایجاب می‌کرد، تعریف می‌کرد.^۹ او نظام شوروی را با مفاهیم مختلفی تحلیل می‌کرد، از جمله‌ی «شیوه‌ی تولید سوویت»، یا «سوسیالیسم بدوی».

در کنفرانس یک‌صدمین سال انقلاب اکتبر در مسکو، همان‌طور که در گزارش کنفرانس نو شتم،^{۱۰} سمیر امین در بحث با یک مورخ روس، آلکسی استانیسلاویچ، به تفصیل تأکید کرد که انقلاب اکتبر هیچ بدیلی نداشت. پاسخ من به او این بود که بدون اشاره‌ی مشخص به مقطع تاریخی نمی‌توانیم چنین ادعایی کنیم، و اشاره کردم که درست است که از ماه ژوئیه به بعد اگر بلشویک‌ها اقدام نمی‌کردند، قطعاً یک کودتای دست راستی قدرت را در دست می‌گرفت. اما نمی‌توانیم ادعا کنیم که از همان آغاز انقلاب فوریه هیچ بدیل دیگری وجود نمی‌داشت. هیچ کس نمی‌داند که اتحاد عمل بلشویک‌ها، منشویک‌های انترناسیونالیست، اس. آر. های چپ، و حتی منشویک‌های میانه‌رو، و پاره‌ای لیبرال‌ها چه نتایجی می‌توانست داشته باشد. امین در طول کنفرانس از بسیاری از سیاست‌های استالین نیز دفاع کرد. بی‌مناسبت نبود که در مراسم اختتامیه‌ی کنفرانس در ابتکار جالبی که ترتیب داده شده بود و به شکل تئاتر مانند، چند شرکت‌کننده‌ی سرشناس نقش شخصیت‌های مهم دوران انقلاب را به عهده گرفتند، سمیر امین نقش استالین را بازی کرد.

سمیر امین شخصیت چپ مبارز و با شهامتی بود که تا آخر عمر پربارش بر علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری مبارزه کرد و نسل‌های مختلفی از نیروهای مترقی را در کشورهای مختلف جهان، مستقیم و غیر مستقیم، پرورش داد. یادش گرامی باد!

پی‌نوشت‌ها

^۱ سعید رهنما، نظریه‌های وابستگی: صنعتی‌شدن وابسته، و وابستگی تکنولوژیک، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات بهاران و انتشارات پیمان.

^۲ Samir Amin, Imperialism and Globalization, *Monthly Review*, Jan 01, 2001.

^۳ Karl Marx, *Capital*, Vol III, pp. 323-337, Progress Publishers, Moscow, 1984.

^۴ Interview with Samir Amin, L'Humanite, <http://www.humaniteinenglish.com/article826.html>

^۵ Samir Amin, *Beyond US Hegemony: Assessing the Prospect for a Multipolar World*, Unive. of Chicago Press, 2006.

^۶ <https://socialistproject.ca/2013/02/b770/>

^۷ Samir Amin, *The Reawakening of the Arab World: Challenge and Change in the Aftermath of the Arab Spring*, Monthly Review Press, 2016.

^۸ <https://socialistproject.ca/2013/02/b770/>

^۹ Samir Amin, *Russia and the Long Transition from Capitalism to Socialism*, Monthly Review Press, 2016.

سعید رهنما، کنفرانس‌های بین‌المللی پکن و مسکو به مناسبت یکصدمین سالگرد انقلاب اکتبر، نقد اقتصاد سیاسی